



نقش امام علی النقی (ع) در مبارزه با گروه‌های انحرافی / پاسخ امام (ع) درباره رؤیت خداوند در قیامت

امام هادی (ع) را می‌توان پرچمدار مبارزه با انحرافات عقیدتی خواند که در طول 33 سال امامت خویش نه تنها به بسیاری از شبهات که در میان جامعه اسلامی رواج پیدا کرده بود، پاسخ دادند، بلکه با تدابیر خویش شیعه را برای ورود به دوران غیبت آماده کردند و در غالب زیارت جامعه کبیره با مضامین بلند و عرفانی، به تبیین عقیده مهدویت پرداختند.

امام هادی (ع) را می‌توان پرچمدار مبارزه با انحرافات عقیدتی خواند که در طول 33 سال امامت خویش نه تنها به بسیاری از شبهات که در میان جامعه اسلامی رواج پیدا کرده بود، پاسخ دادند، بلکه با تدابیر خویش شیعه را برای ورود به دوران غیبت آماده کردند و در غالب زیارت جامعه کبیره با مضامین بلند و عرفانی، به تبیین عقیده مهدویت پرداختند.

ولادت امام هادی (ع)

امام هادی (ع)، پیشوای دهم شیعیان، بنا بر مشهور، در نیمه ذی حجه سال ۲۱۲ هـ. ق در محلی به نام «صربا» در اطراف مدینه، به دنیا آمد. پدر بزرگوارش پیشوای نهم، امام جواد (ع) و مادرش بانوی گرامی «سُمانه مغربیه» است که کنیزی با فضیلت و تقوا بود. نام آن حضرت، علی و کنیه اش ابوالحسن است که جز این، نام و کنیه ای ندارد، اما دارای لقب های زیادی از قبیل: نجیب، مرتضی، هادی، نقی، فقیه، امین، مؤتمن، طیب، ناصح، مفتاح، متوکل و عسکری است و مشهورترین القاب آن حضرت، نقی و هادی است و به آن حضرت «ابوالحسن الثالث» نیز می‌گویند.

همسر و فرزندان امام هادی (ع)

در تاریخ نقل شده است که امام هادی (ع)، فقط یک همسر ام ولد داشته است. همسر آن حضرت دارای نام های متعددی از قبیل، «حدیث، سوسن و سلیل» بوده و او را «جده» نیز می‌گفتند. ایشان در نهایت صلاح و ورع و تقوی بوده است. در فضیلت او نقل شده است که بعد از شهادت حضرت امام حسن عسکری (ع) پناهگاه شیعه و دادرس ایشان بوده است. روایت شده: وقتی که سلیل، مادر حضرت امام حسن عسکری (ع) بر امام علی نقی (ع) وارد شد، آن حضرت فرمود: «سلیل»، از هر آفت و هر پلیدی و نجاست بیرون کشیده شده است.

امام هادی (ع)، پنج فرزند به نام های حسن (ع)، حسین، محمد، حکیمه و جعفر داشتند.

امامت امام هادی (ع)

مرحوم مجلسی (ره) می‌گوید: «اخبار در این مورد (امامت امام هادی) (ع) زیاد است که اگر همه آنها را ذکر کنم، کتاب (بحار الانوار) طولانی می‌شود. همین که جمعیت شیعه اجماع بر امامت حضرت امام علی النقی (ع) کرده اند و کس دیگری در زمان ایشان مدعی امامت نشد، ما را بی‌نیاز از ذکر تمام آن خبرها می‌نماید».

امام هادی (ع)، در سال ۲۲۰ هجری، پس از شهادت پدر گرامی اش بر مسند امامت نشست. مدت امامت آن بزرگوار ۳۳ سال بود. در موارد متعددی به امامت آن حضرت تصریح شده که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف: حمیری از محمد بن اسماعیل روایت می‌کند که گفت: امام جواد (ع) به من فرمود: امر امامت به امام علی النقی (ع) واگذار خواهد شد، در صورتی که او بچه هفت ساله ای است. دوباره فرمود: آری و کمتر از هفت ساله، چنان که حضرت عیسی بن مریم (ع) نیز چنین بود.

ب: صقر بن دلف می‌گوید: از حضرت جواد (ع) شنیدم که می‌فرمود: «امام بعد از من پسر من علی است. دستور او دستور من و سخنش سخن من است. فرمان برداری از او فرمان برداری از من است و امامت پس از او در فرزندش حسن خواهد بود...».

ج: ابن قولویه از کلینی از اسماعیل بن مهران نقل می‌کند که گفت: وقتی حضرت جواد (ع) برای بار اول از مدینه به جانب بغداد رهسپار شد، موقع حرکتش عرض کردم: من در این سفر بر شما بیمناکم، پس از شما امامت متعلق به کیست؟ با لبخندی به من توجه نموده، فرمود: آنچه گمان کرده ای امسال نیست. وقتی که معتصم (برای دومین بار) آن حضرت را طلبید، خدمتش رسیده عرض کردم: فدایت شوم، شما در حال حرکت هستی، امامت بعد از شما متعلق به کیست؟ چنان گریه کرد که محاسنش از اشک، تر شد. در این موقع به من توجه نموده فرمود: اکنون باید بر من بیمناک باشی، امامت پس از من متعلق به فرزندم علی (امام هادی) (ع) است.

دوره امامت حضرت هادی (ع) همزمان با خلافت 6 تن از خلفای عباسی بود که به ترتیب: معتصم، برادر مأمون (217 - 227).

واثق، پسر معتصم (227 - 232). متوکل، برادر واثق (232 - 248). منتصر، پسر متوکل (6 ماه). مستعین، پسر عموی منتصر (248 - 252). معتز، پسر دیگر متوکل (252 - 255).

در زمان خلفای قبل از متوکل، ایشان در مدینه بودند که فعالیت‌های مختلفی از جمله ارتباط با شیعیان و مطلع کردن آنها از جریان‌های سیاسی را انجام می‌دادند. امام هادی(ع) به دستور متوکل و به اجبار او وارد سامرا شد. آن حضرت به هنگام ورود به سامرا، با استقبال مردم مواجه شد و در خانه خزیمة بن حازم سکن داده شد. اما به نقل شیخ مفید، نخستین روزی که امام وارد سامرا شد، متوکل دستور داد تا او را یک روز در «خان صعالیک» (محل فرود کاروان‌ها، مسافر خانه) نگاه داشتند و روز بعد به خانه‌ای که برای اسکان آن حضرت در نظر گرفته شده بود، بردند.

نقش امام هادی(ع) در مبارزه با عقاید انحرافی

دوران امامت امام علی النقی (ع) به دلیل گسترش فرهنگی در گرایش‌های اعتقادی و بحث‌های علمی که از برخورد میان مکتب‌های کلامی و تحولات فرهنگی مختلف ناشی شده بود از ویژگی خاصی برخوردار است. در این دوران، مکتب‌های عقیدتی گوناگونی چون «معتزله» و «اشاعره» گسترش یافته و پراکندگی آرای فراوانی در سطح فرهنگی جامعه پدید آمده بود. مباحثی کلان چون جبر و تفویض، ممکن یا ناممکن بودن رؤیت خداوند، تجسیم و مباحثی از این قبیل، افکار عمومی جامعه را دست‌خوش تاخت و تازهای فکری کرده بود. سرچشمه این تحولات فکری، در رویکرد دولت عباسی به مسائل علمی و فرهنگی و نیز هجوم فلسفه و کلام دیگر ملل به سوی جامعه مسلمانان خلاصه می‌شود. دستگاه حکومتی، کتاب‌های علمی دانشمندان ملل دیگر را به عربی ترجمه می‌کرد و در اختیار مسلمانان می‌گذاشت. این روند از زمان مأمون آغاز شد و به تدریج ادامه یافت و به اوج خود رسید. او تلاش فراوانی در ترجمه کتاب‌های دیگر ملل، به ویژه یونان داشت و بودجه بسیاری را در این راه هزینه کرد. «جرجی زیدان» در این باره می‌نویسد: «مأمون هم وزن کتاب‌های ترجمه شده طلا می‌داد و به قدری به ترجمه کتابها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می‌شد، از خود علامتی می‌گذاشت و مردم را به خواندن و فرا گرفتن آن علوم تشویق می‌کرد. با دانشمندان خلوت می‌نمود و از معاشرت با آنان لذت می‌برد».

پس از آن، این روند تا آنجا ادامه یافت که ثروتمندان و بزرگان دوره عباسی نیز به این کار مبادرت ورزیدند و دانشمندان را گرامی داشتند. رفته رفته تعداد کتاب‌فروشان و کاغذ‌فروشان در بغداد فزونی می‌یافت و انجمن‌های علمی و ادبی تشکیل می‌شد و مردم بیش از هر کار به مباحثات علمی و مطالعه می‌پرداختند. این رویه همچنان در دوره عباسی رو به رشد نهاد و کتاب‌های بسیاری از زبان‌های یونانی، سریانی، هندی، نبطی و لاتین ترجمه گردید. نزدیکی بیش از حد خلفا با غیرمسلمانان و احترام بیش از اندازه به آنها، عقاید شوم و ضد اسلامی آنها را به روشنی بر ملا می‌ساخت. به خوبی آشکار است که این احترام و صرف آن همه بودجه‌های هنگفت، صرفاً جهت دانش‌پروری و علم‌دوستی نبوده است. آنان با جمع‌آوری کتاب‌های علمی گوناگون جایگاهی مناسب را در گسترش مناظره‌های علمی فراهم آوردند که اهداف مشخص و از پیش تعیین شده‌ای را در این موضوع دنبال می‌کرد.

البته آنچه از بررسی زندگی علمی امام هادی (ع) در مناظره‌های علمی به دست می‌آید، برتری مبانی اعتقادی شیعه را در این برهه از زمان آشکار می‌سازد. گذشته از این مطالب، پیدایش این همه آرا و نظرات گوناگون، سبب آشفتگی در اوضاع فرهنگی و اجتماعی گردیده و حاصل این آشفتگی، در پیدایش گروه‌های گوناگونی چون: غلات، واقفیه، صوفیه، مجسمه و... نمود یافت. حاکمیت نیز از این آشفتگی فرهنگی، برای دست‌یابی به اهداف خود بهره می‌جست. عباسیان می‌خواستند از این جریان‌ها به عنوان حربه‌ای برای تضعیف مبانی فکری و اعتقادی مسلمانان بهره‌برداری کنند.

در این میان، تیزی بین امام در شناخت خط توطئه و استحاله فرهنگی، نقشه‌های دین‌ستیزانه آنان را آشکار می‌ساخت. اگر چه مراقبت شدید از ایشان، اندکی آنان را در رسیدن به هدف ننگین شان یاری می‌داد و عدم دسترسی به امام، مشکلات جامعه اسلامی را افزون‌تر می‌کرد، ولی امام با نهایت درایت، در خنثی کردن این توطئه‌های فرهنگی می‌کوشید.

دستور امام هادی(ع) به قتل سرکرده غلات

همان‌گونه که گفته شد، دوران امام هادی(ع)، اوج پیدایش مکتب‌های گوناگون عقیدتی بود که بستر آن با ایجاد فضای فکری از سوی حکومت عباسی فراهم شده بود. گردانندگان و نظریه‌پردازان این حرکت‌ها را نیز مشتی عناصر فریب‌خورده، فرصت‌طلب و سودجو تشکیل می‌دادند. این گروه‌ها عبارت بودند از:

الف) غلات

«غلات»، انسان‌هایی تندرو، افراطی و بی‌منطق بودند که درباره امامت، مبالغه بیش از اندازه نموده و امام را تا سر حد الوهیت و پرستش بالا می‌بردند و با بهره‌گیری از عقاید انحرافی خویش، بسیاری از واجبات الهی را حرام و بسیاری از گناهان کبیره را بر خود حلال شمرده بودند.

گاه خود را از سوی امام، که خدا قلمداد شده بود، پیامبر معرفی کرده و بسیاری از موجبات بدنامی شیعه را در عصر گسترش فرهنگ ها فراهم می آوردند. آنان سعی داشتند تا وجوهاتی را که مردم ساده و بی آرایش به امام می پرداختند، به چنگ آورند و با تشریح بدعت های مختلف در دین، به امیال نفسانی خود رنگ شرعی و دینی بدهند اما امام به سختی با آنان مبارزه کرده، آنان را طرد می کرد.

سران این فرقه عبارت بودند از: «علی بن حسکه قمی»، «فارس بن حاتم»، «حسن بن محمد مشهور به ابن بابا قمی»، «قاسم یقطینی یا قاسم بن یقطین» و «محمد بن نصیر نمیری یا فهری». که هر کدام از این افراد، به گونه ای در تشریحات این گروه سهیم بودند. به عنوان نمونه علی بن حسکه قمی، امام هادی (ع) را پروردگار جهانیان می دانست و خود را از سوی ایشان پیامبر هدایت انسانها معرفی کرده بود. او تمامی واجبات و فروع دینی، مانند زکات، حج، روزه و... را به شدت زیر سؤال برد. محمد بن نصیر نمیری، بر بدعت های علی بن حسکه، جواز ازدواج با محارم (مادر، خواهر، دختر)، حلیت لواط و اعتقاد به تناسخ را افزود.

امام با موضعی صریح و جدی، ضمن براءت و دوری جستن از آنان، حتی دستور قتل یکی از آنان را صادر کرد. ایشان برای نمایاندن چهره کریه آنان، در پاسخ شیعیانی که از عقاید منحرف علی بن حسکه پرسیده بودند، چنین نگاشت:

«ابن حسکه - که نفرین خدا بر او باد - دروغ گویی بیش نیست و من او را در شمار دوستان و شیعیان خود نمی پندارم. خدا او را لعنت کند. به خدا سوگند، پروردگار جهانیان، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیامبران پیشین او را مگر به آیین یکتا پرستی و دستور به بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و انجام حج و دوستی و ولایت بر خلق نفرستاد. او نیز مردم را جز به سوی پرستش خداوند دعوت نکرده است. ما جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بندگان خدا هستیم که هرگز به او شرک نخواهیم ورزید. اگر اطاعتش کنیم، رحمت او شامل حالمان شده و اگر از فرمان او سرپیچی کنیم، گرفتار عذاب دردناک او خواهیم شد. ما نمی توانیم برای خدا نشانه ای بیاوریم، ولی خدا برای ما و همه آفریدگانش، نشانه و دلیل فرو فرستاده است. من از کسی که چنین سخنانی می گوید، بیزاری می جویم و از چنین گفته هایی به خدا پناه می برم. شما نیز از آنان براءت و بیزاری جویید و آنان را در فشار قرار دهید.»

در ادامه، امام، دستور قتل آنان را صادر می کند. گفتنی است امام به قتل فارس بن حاتم که از سران غلات بود نیز فرمان داد. که به محض صدور این فرمان یکی از شیعیان امام، او را از صحنه روزگار محو و دل امام را شاد کرد.

ب) صوفیه

از دیگر اندیشه های منحرفی که با رخنه در جامعه اسلامی، سبب بدنامی شیعه و تشویش افکار عمومی جامعه مسلمانان شده بود، «تصوف» بود. پیروان این مکتب، با نمایاندن چهره ای زاهد، عارف، خدا پرست، بی میل به دنیا و پاک و منزله از پستی ها و آرایش های دنیایی، مردم را گمراه می کردند. آنها نیز چون غلات از همگی این عنوان ها در راستای اهداف سود جویانه خود در زمینه های گوناگون بهره مند می شدند. آنها در اماکن مقدسی چون مسجد پیامبر (ص) گرد هم می آمدند و به تلقین اذکار و اوراد با حالتی خاص می پرداختند، به گونه ای که مردم با دیدن حالت آنها می پنداشتند با پرهیزکارترین افراد رو به رو هستند و تحت تأثیر رفتارهای عوام فریبانه آنان قرار می گرفتند. امام هادی (ع) نیز با واکنش هایی سریع و به هنگام، این توطئه عقیدتی را کشف و خنثی ساخت. نگاشته اند روزی آن حضرت با گروهی از یاران صمیمی خود در مسجد مقدس پیامبر اکرم (ص) نشسته بودند. گروهی از صوفیه وارد مسجد النبی (ص) شده و گوشه ای از مسجد را برگزیده، دور هم حلقه می زدند و با حالتی ویژه، مشغول تهلیل می شوند. امام با دیدن اعمال فریب کارانه آنها، به یاران خود فرمود:

«به این جماعت حيله گر و دو رو توجهی نکنید. اینان هم نشینان شیاطین و ویران کنندگان پایه های استوار دینند. برای رسیدن به اهداف تن پرورانه و رفاه طلبانه خود، چهره ای زاهدانه از خود نشان می دهند و برای به دام انداختن مردم ساده دل، شب زنده داری می کنند. به راستی که اینان مدتی را به گرسنگی سر می کنند تا برای زین کردن، استری بیابند. اینها لا اله الا الله نمی گویند، مگر این که مردم را گول بزنند و کم نمی خورند مگر این که بتوانند کاسه های بزرگ خود را پر سازند و دل های ابلهان را به سوی خود جذب کنند. با مردم از دیدگاه و سلیقه خود درباره دوستی خدا سخن می گویند و آنان را رفته رفته و نهانی، در چاه گمراهی [که خود کنده اند] می اندازند. همه این وردهایشان، سماع و کف زدندان و ذکرهایی که می خوانند، آوازه خوانی است و جز ابلهان و نابخردان، کسی از آنان پیروی نمی کند و به سوی آنان گرایش نمی یابد. هر کس به دیدار آنها برود، چه در زمان زندگانی او و چه پس از مرگ او، گویی به زیارت شیطان و همه بت پرستان رفته است و هر کس هم به آنان کمک کند، مانند این است که به پلیدانی چون یزید و معاویه و ابوسفیان یاری رسانده است.»

وقتی سخنان امام به اینجا رسید، یکی از حاضران با انگیزه ای که امام از آن آگاهی داشت، پرسشی مطرح کرد که سبب ناراحتی ایشان شد. او پرسید: «آیا این گفته ها در حالی است که آنان به حقوق شما اقرار داشته باشند؟»

امام با تندی به او نگریست و فرمود: «دست بردار از این پرسش! بدان که هر کس به حقوق ما اعتراف داشته باشد، هرگز این چنین مشمول نفرین و طعن و لعن ما نمی شود. [آنان که این اعمال را انجام می دهند و به حقوق ما نیز اعتراف دارند] پست ترین طایفه صوفیاند؛ چرا که تمامی صوفیان با ما مخالفند و راهشان نیز از ما جداست. آنها یهودیان و نصرانیان امت اسلامند. همین ها هستند که سعی در خاموش کردن نور الهی دارند، ولی خداوند نورش را بر همگان به طور کامل خواهد تاباند هر چند که کافران ناخشنود باشند.»

ج) واقفیه

«واقفیه» از دیگر فرقه های دوران امامت امام هادی(ع) بودند که امامت علی بن موسی الرضا (ع) را نپذیرفته و پس از شهادت پدر گرامی ایشان، امام موسی بن جعفر (ع)، متوقف در ولایت پذیری ائمه شده و در امامت و رهبری جامعه دچار ایستایی شدند. آنان با انکار امامان پس از امام کاظم (ع) و موضع گیری در مقابل امامان، حتی مردم را از پیروی ایشان منع کردند. امام هادی (ع) نیز برای اثبات جایگاه امامت و پیشوایی خود با آنان دست به رویارویی فرهنگی زد و آنان را نیز به سان غلات و صوفیان، مشمول لعن و نفرین خود کرد تا آنان را به مردم بشناساند. در این باره «ابراهیم بن عقبه» در نامه ای به امام هادی(ع) می نویسد: «فدایت شوم! من می دانم که مبطوره (واقفیه) از حق و حقیقت دوری می کنند، آیا اجازه دارم در قنوت نمازهایم آنان را نفرین کنم؟» امام با صراحت تمام پاسخ مثبت داد. و این گونه بر اندیشه های گمراه کننده آنان خط بطلان کشیدند. سرکردگی این گروه را «علی بن ابی حمزه بطائی» بر عهده داشت که از زمان امامت علی بن موسی الرضا(ع) از پرداخت مالیات های اسلامی به امام خودداری کرده و به نشانه مخالفت و رد صلاحیت ایشان، به رفتارهایی از این قبیل دست می زد. آنها رویه خود را هم چنان تا عصر امام هادی (ع) ادامه دادند. روزی امام یکی از آنان، به نام «ابوالحسن بصری» را دید و چون او را قابل هدایت و بیداری یافت، به او رو کرد و فقط در یک جمله به او فرمود: «آیا زمان آن نرسیده که به خود آیی؟» سخن روح فزای ایشان در وی اثری ژرف بر جای نهاد و سبب تغییر رویه و بیداری او گردید.

د) مجسمیه

این گروه می پنداشتند خداوند جسم است. آنان برداشت هایی بسیار سطحی و ابتدایی از دین داشتند و از درک مجردات و چیزهایی که از سیطره جسم و ماده خارج است، بسیار ناتوان بودند. از این رو، همواره بسیاری از حقایق هستی را که خارج از دایره ماده بود، انکار می کردند یا آن را تا عالم ماده پایین می کشیدند. کم کم آنها و اندیشه های بدوی و یکسویه شان در بین شیعیان رسوخ کرد و عقاید آنان را نیز تحت تأثیر سطحی نگری و کوتاه بینی خود قرار داد. خبر به امام هادی علیه السلام رسید و شیعیان از امام کسب تکلیف کردند. «ابراهیم بن همدانی» در نامه ای، عقاید منحرف آنان را به عرض امام رساند و از ایشان راهنمایی خواست. او به امام نوشت که در بین شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام افرادی پیدا شده اند که تحت تأثیر این عقاید پوچ قرار گرفته اند و می پندارند که خداوند جسم است. امام در پاسخ او برای روشن شدن پیام مکتب ناب اهل بیت علیهم السلام در این زمینه نگاشت: «پاک و منزّه است آن خدایی که هیچ حد و مرزی ندارد! هرگز این گونه توصیف نمی شود، هیچ مثل و مانندی ندارد و او شنوای داناست.»

ه) باورمندان به رؤیت

اشاعره گروهی بودند که می پنداشتند خداوند را در روز رستاخیز خواهند دید. حتی آنها بر این عقیده بودند که خداوند با همین چشم مادی قابل دیدن است. شیعیان درباره این گروه به امام نامه نوشته و توضیح خواستند. امام در پاسخ نوشت:

«پایبندی به این نظریه به هیچ وجه جایز نیست. مگر نه این است که باید بین چشم شما و شیء انعکاسی صورت گیرد که حامل نور باشد و دیدن صورت پذیرد؟ حال اگر انعکاسی و نوری در میان نباشد و این ارتباط برقرار نشود، چگونه امکان دیدن آن شیء وجود دارد؟ در این نظریه اشتباهی بزرگ وجود دارد؛ زیرا بیننده چیزی را می تواند با چشم خود ببیند که در جسم بودن، با خود او مساوی باشد و در صورت دیده شدن، هر دو بسان هم [جسم] خواهند بود و لازمه آن، جسم دانستن خداست؛ چرا که علت ها با معلول های خود رابطه ای جدایی ناپذیر دارند.»

مناظره های علمی و اعتقادی

امامان معصوم علیهم السلام چشمه های جوشان معرفت و گنجینه های دانش الهی اند و چون چراغی پر فروغ و زوال ناپذیر، فراسوی علم را با پرتو افشانی خود روشن می کنند. آنان با بیان شیوا و روشنگر خود، تاریکی نادانی را از بین برده و در هر زمان، امید نور ستیزان را نومید می ساختند.

همان گونه که پیش تر نیز بدان اشاره شد، دولت عباسی، همواره به دنبال برپایی جلسه های مناظره و گفت و گوی علمی بود که برقراری این گونه جلسه ها در زمان مأمون عباسی به اوج خود رسید و این روند تا دوران امامت امام هادی علیه السلام نیز ادامه یافت. برپایی این مجالس هدفدار برای در هم شکستن چهره علمی امامان و زیر سؤال بردن دانش و حتی امامت آنان تشکیل می شد. البته با این کار، آنان نه تنها به مقصود خویش نمی رسیدند، بلکه موجب رسوایی و فضاحت آنان نیز می شد؛ چرا که آن بزرگ پیشوایان دانش و معرفت، از این فرصت برای روشن کردن اذهان عمومی و نشر فرهنگ اصیل اسلامی بهره برداری می کردند. دولت عباسی می کوشید تا با زیر نظر گرفتن امام و کنترل شدید ملاقات های ایشان با شیعیان، از روشن شدن افکار مردمی جلوگیری کند و جلوی فیضان این سرچشمه بزرگ را بگیرد، ولی برپایی نشست های علمی در تناقض با این سیاست بر می آمد و تمام تلاش های عباسیان را بیهوده می ساخت. پی گیری این سیاست متناقض از سوی سردمداران نفاق، حاکی از کوته فکری، ناکارآمدی، نارسایی در چاره جویی و بن بست های فکری آنان در برابر اهداف معین خود بود.

متوکل عباسی برای این منظور، دو تن از دانشمندان به نام های «یحیی بن اکثم» و «ابن سکیت» را به خدمت خواند تا نشستی علمی با امام علی النقی علیه السلام ترتیب دهند. در نشستی که به این منظور ترتیب داده شده بود، متوکل از ابن سکیت خواست تا پرسش های خود را مطرح کند. او نیز پرسید: «چرا موسی با عصا بر انگیزته شد، عیسی علیه السلام با شفای بیماران و زنده کردن مردگان و محمد صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن و شمشیر؟»

امام در پاسخ فرمود: «موسی علیه السلام با عصا و ید بیضا در دوره ای بر انگیزته شد که مردم تحت تأثیر جادو قرار گرفته بودند. او نیز به همین منظور برایشان معجزه ای آورد که جادویشان را از بین ببرد و حجت را برایشان تمام سازد. عیسی علیه السلام با شفای بیماران خاص و بدون درمان و با زنده کردن مردگان بر انگیزته شد، زیرا در آن زمان پزشکی و پیشرفت های آن، مردم را شگفت زده کرده بود و او به فرمان خدا، مردگان را زنده می کرد و بیماران بی درمان را شفا می داد. محمد صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن و شمشیر در دوره ای بر انگیزته شد که شعر و شمشیر بر اندیشه مردم حکمرانی می کرد. او نیز با قرآن تابنده و شمشیر برنده بر شعر و شمشیرشان چیره گشت و پیام خدا را به آنان رساند و حجت را بر آنها تمام فرمود.»

پاسخ امام، بسیار روشن و قانع کننده بود. ابن سکیت از روی ناچاری پرسشی بی محتوا را بیان کرد و گفت: «اکنون حجت خدا چیست؟» امام نیز با کنایه، مهر خاموشی بر زبان دشمن زد و فرمود: «عقل که به خوبی در می یابد آن که به خدا دروغ بندد، رسوا می شود». شکست ابن سکیت در این گفت و گوی کوتاه و آن هم فقط با یک پرسش ساده، خشم یحیی بن اکثم را بر انگیزت. او با ناراحتی گفت: «ابن سکیت را به مناظره چه کار؟! او همنشین نحو و شعر و لغت است». سپس کاغذی بیرون آورد که در آن پرسش های پراکنده ای را مطرح کرده بود و پاسخ را از امام به طور مکتوب خواست. پرسش های او درباره تأویل و تفسیر برخی آیات قرآن، گواهی زن، احکام خنثی، دلیل بلند خواندن نماز صبح و مسائلی درباره عملکرد امیرالمؤمنین (ع) بود. امام با نهایت دقت، ظرافت و کمال به پرسش های وی پاسخ فرمود و افزون بر اثبات جایگاه علمی خود، سیزده پرسش پیچیده و مشکل را برای شیعیان پاسخ گفت و به صورت غیر مستقیم، معارف واقعی اسلام را در اختیار خواهندگان قرار داد. پاسخ های امام هادی (ع) آن چنان کوبنده و دقیق بود که یحیی بن اکثم در پایان این رویارویی به متوکل گفت: «پس از این جلسه و این پرسش ها دیگر سزاوار نیست که از او درباره مسئله دیگری پرسش شود؛ زیرا هیچ مسئله ای پیچیده تر از اینها وجود ندارد [و او از عهده پاسخ گویی به همه آنها بر آمد [و موجب آشکار شدن بیشتر مراتب علمی او، موجب تقویت شیعیان خواهد شد».

رفع شبهه های دینی/پاسخ امام هادی(ع) درباره مخلوق بودن قرآن

افزون بر شبهه های خرد و کلانی که از سوی دانشمندان مزدور و فرقه های مرجع آن دوران در حوزه دین مطرح می شد، کشمکش های بزرگ بر سر مسائل بنیادین و زیر بنایی اسلام، هر از چند گاهی رخ می نمود که دامنه فتنه انگیزی آن، اندیشه قشر گسترده ای از مسلمانان و گاه شیعیان را در بر می گرفت. یکی از بزرگ ترین این فتنه جویی ها، موضوع مخلوق بودن قرآن بود که مدت ها اندیشه مسلمانان را به خود مشغول ساخته بود و چه بسیار انسان هایی که به جهت عقیده به آن، جان خود را از دست دادند! خلفای عباسی با مطرح ساختن این پرسش و نیافتن پاسخ دلخواه خود، مخالفان شان را به شدت سرکوب می کردند. از این دسته «احمد بن نصر خزاعی» را می توان نام برد که از مخالفان دولت عباسی بود و یک بار هم نقشه قتل و ائتق، خلیفه عباسی را کشید، ولی نافرجام ماند. خلیفه نیز برای از میان برداشتن او با طرح این پرسش که آیا قرآن مخلوق است یا نه، برنامه سرکوب او را آغاز کرد و پس از بیان پرسش های گوناگون در این زمینه و دیگر مسائل اعتقادی، بهانه ای برای قتل وی به چنگ آورد و او را از میان برداشت. واثق، احمد بن نصر را که معتقد به خلق قرآن نبود، دست بسته از بغداد به سامرا آورد و از او درباره خلق قرآن پرسید. هنگامی که از عقیده او آگاهی یافت، گردن او را زد و دستور داد سرش را در بغداد و بدنش را در سامرا آویزان کنند و برگی ای به گوش او آویختند که بر آن نوشته شده بود: «این سر احمد بن نصر است که معتقد به خلق قرآن و نفی تشبیه خداوند نیست!»

معتزله که گرایشی افراطی به عقل دارند، قرآن کریم را حادث و مخلوق می دانستند و آن را از صفات باری تعالی می شمردند، ولی در برابر آنها، اشاعره به مخالفت برخاسته و قرآن را قدیم و غیرمخلوق دانستند. جرقه های این کشمکش که برخاسته از نظریه جبر یا تفویض بود، از اواخر حکومت امویان آغاز گردید و با پیدایش این دو مکتب کلامی در عصر عباسیان به اوج خود رسید. تا پیش از مأمون، حکمرانان عباسی گرایش شدید و تعصب بسیاری بر نظر اشاعره و جبرگرایی داشتند و معتزلیان را به شدت شکنجه و سرکوب می کردند. با به حکومت رسیدن مأمون، ورق برگشت و مخالفان معتزله و نظریه خلق قرآن با حربه های گوناگون از صحنه روزگار پاک می شدند! پس از مأمون نیز خلفای عباسی از او پیروی کردند و کسانی را که به عقاید معتزله پایبند نبودند، شکنجه می کردند یا از میان برمی داشتند.

هنگامی که متوکل به حکومت دست یافت، دوباره به عقاید اشاعره پیوست و این بار قربانیان این ماجرا، معتزلیان بودند! در گیر و دار این آشوب زدگی های اعتقادی، امام هادی(ع) پیشوای اندیشه اسلامی، وارد عرصه شد و با بدعت شمردن این بحث ها، خط سیر مکتب ناب اسلامی را برای پیروان خود ترسیم کرد. ایشان برای تنویر اذهان پیروان خود در بغداد نوشت:

«به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. پیرودار ما را از فتنه های این روزگار در پناه دارد که در این صورت بزرگ ترین مرحمت را در برابر ما به انجام رسانیده است که در غیر آن، چیزی جز نابودی و بدبختی دستاورد کسی نخواهد شد. نظر من درباره جدالی که بر سر [مخلوق بودن یا نبودن] قرآن در گرفته، این است که آن بدعتی بیش نیست که در گناه این بدعت پرسش کننده و پاسخ دهنده، هر دو یکسانند؛ چرا که برای پرسش کننده سودی در بر نخواهد داشت [و به واقع آن دست نمی یابد] و برای پاسخ دهنده نیز جز رنجی ناشی از طرح موضوعی که از فهم و درک او خارج است، باقی نخواهد ماند. همانا خالق جز خدا وجود ندارد و جز او، همه آفریدگانش هستند. قرآن نیز کلام خداوند بزرگ است. پس از پیش خودتان بر آن نامی قرار ندهید که از گمراهان خواهید بود و خداوند شما و ما را در شمار افراد این آیه قرار دهد که فرمود: آنان کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می ترسند و از روز جزا سخت در وحشتند».

و این گونه شیعیان را از آشفتگی فکری بیرون آوردند. این پرسش پیش تر نیز از امامان پرسیده شده بود که از امام رضا (ع) پرسیدند و امام قاطعانه پاسخ داد: «قرآن کلام خداست، همین و بس!» بدین ترتیب، امام با تبیین موضعی اصولی و روشنگرانه در این بحث، شیعیان را از کاوش در این گونه بحث و جدل هایی که ثمره ای در بر ندارد، بر حذر داشته و نظر خود را بیان کرده اند.

چگونگی قتل متوکل به دست فرزندش به دلیل اهانت به امام علی(ع) / شهادت امام هادی (ع)

هراسی که متوکل از امام هادی (ع) در دل داشت، سبب شده بود تا دستور دهد، سربازانش گاه و بی گاه بدون اجازه از دیوار وارد خانه امام (ع) شوند و آنجا را بازرسی کنند. آن ها گاه پا را از این نیز فراتر می گذاشتند و به هتاکی به ساحت مقدس امام (ع) می پرداختند. در تاریخ آمده است که برخی اوقات متوکل در حالت مستی، امام را شبانه احضار می کرد و به بزم شراب خود فرا می خواند. هر بار که متوکل تلاش مذبحخانه جدیدی را برای ترور شخصیتی امام (ع) طراحی می کرد، با شکست سختی روبه رو می شد.

حتی در زمانی متوکل به چهار تن از دژخیمان خود دستور می دهد که امام را با شمشیرهای برهنه به قتل برسانند. او به قدری خشمگین بود که سوگند یاد کرد پس از قتل امام پیکر او را بسوزاند. جلادان او که با شمشیرهای آخته انتظار امام را می کشیدند، تا بدنش را طعمه شمشیر خود سازند. با دیدن وقار و شکوه امام آن چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که تصمیم خود را فراموش و حتی امام را با احترام بدرقه کردند. هنگامی که بازگشتند، متوکل از آنان پرسید: «چرا آنچه را که امر کرده بودم، انجام ندادید؟» پاسخ دادند: «آن هیبت و شکوهی که در او دیدیم، فراوان تر از هراس صد شمشیر برهنه بود که قدرتی در برابر آن نداشتیم؛ به گونه ای دل های ما را آکند که نتوانستیم آنچه را امر کرده بودی، به انجام رسانیم».

متوکل بعد از ناکامی و شکست در نقشه قتل امام توسط «سعید حاجب»، سرانجام بغض و کینه ای که به خاندان پیامبر(ص) و پیروان آنان داشت، گریبان خود او را گرفت. در شبی که او به قتل رسید، «عباده مخثث»، دلقک دربار، مثل همیشه در بزم شراب او مشغول مسخره کردن امامان شیعه بود. او سرش را که مو نداشت، برهنه کرده و متکایی هم روی شکم خود بسته بود و امام علی (ع) را مسخره می کرد و می گفت: «این مرد طاس و شکم برآمده می خواهد خلیفه مسلمانان شود». متوکل شراب می نوشید و فقهه سر می داد. «منتصر»، فرزند او که به امامان شیعه علاقه مند بود، از این حرکت عباده خشمگین شد و او را پنهانی تهدید کرد. (عباده از ادامه کار منصرف شد، متوکل متوجه او گردید و از او علت را جویا شد. عباده دلیل ادامه ندادن کار خویش را باز گفت). در این هنگام، منتصر برخاست و گفت: «ای امیرالمؤمنین! آن کسی که این سگ، تقلید او را می کند و این مردم می خندند، پسر عموی تو و بزرگ خاندان تو است و مایه افتخار تو. اگر تو می خواهی گوشت او را بخوری (غیبت و بدگویی او کنی)، بخور، ولی اجازه نده که این سگ و مانند او از آن بخورد».

متوکل برای تمسخر فرزندش، به سبب علاقه مندی به امام علی(ع) دستور داد تا آوازه خوانان دربار او و مادرش، شعر زننده ای

بخوانند. این بی حیایی و بی شرمی متوکل سبب شد تا پسرش همان شب تصمیم به قتل متوکل بگیرد؛ از این رو، به همراهی ترکان، نقشه قتل او را کشید و وزیرش، «فتح بن خاقان»، او را به قتل رساند.

امام هادی(ع) پس از قتل متوکل، هفت سال در دوران خلفای بعدی زندگی کرد. اگر چه فشارهای دستگاه در مقایسه با دوران متوکل کاهش یافت، ولی سیاست‌های کلی دستگاه، به جز دوران متنصر، در راستای اسلام زدایی، تغییری محسوس نداشت و امام همچنان در سامرا تحت مراقبت شدید نظامی، روزگار می‌گذراند. سرانجام توطئه دشمنان امام هادی(ع) برای ایشان به ثمر رسید و وی به دستور «معتز» و سمّ «معتمد» که در آب یا انار ریخته شده بود، مسموم شد. «ابو دعامه» می‌گوید: «امام در بستر بیماری بود و من برای عیادت نزد ایشان رفتم. هنگام بازگشت فرمود: چون برای عیادت من آمدم، برگردن من حقی پیدا کردی و رعایت حق تو بر من واجب است. او در بستر بیماری آرمیده بود و شیعیان به دیدار امام می‌آمدند. آن حضرت به صورت کتبی و شفاهی، امام پس از خود را به آنان معرفی کرد تا پس از شهادت او، شیعیان دچار سرگردانی نشوند.

امام هادی(ع)، در سوم رجب سال ۲۵۴ هـ. ق، به شهادت رسید. «احمد بن داود» می‌گوید: «اموال بسیاری را که خمس و نذورات مردم قم بود، با خود به قصد تحویل دادن به ابالحسن می‌بردم. هنگامی که رسیدم، مردی که بر شتری سوار بود، پیش من آمد و گفت: ای احمد بن داود و «ای محمد بن اسحاق»، من حامل نامه ای از سرورتان، ابالحسن هستم که به شما نگاشته است: من امشب به سوی بارگاه الهی رخت بر می‌بندم. پس احتیاط کنید تا دستور فرزندم، حسن (علیه السلام) به شما برسد. ما با شنیدن این خبر بسیار ناراحت شدیم و گریستیم، ولی این خبر را از دیگران که با ما بودند، مخفی داشتیم...».

بازتاب خبر شهادت پیشوای شیعیان، قلب ستم‌دیده مردم را جریحه دار کرد. شهر یکپارچه در سوگ آموزگاری بلندآختر و پدری مهربان برای مستمندان و یتیمان نشست. در روز شهادت امام، جماعت بسیاری از بنی هاشم، بنی ابی طالب و بنی عباس در منزل امام جمع شده بودند و شیون و زاری سراسر خانه را آکنده بود. مردم به صورت‌های خود سیلی می‌زدند و گونه‌های خود را می‌خراشیدند. بدن مطهر امام هادی(ع) را بر دوش گرفتند و از خانه ایشان بیرون بردند و از جلوی خانه «موسی بن بغا» گذشتند. وقتی معتمد عباسی آنان را دید، تصمیم گرفت برای عوام فریبی، بر بدن امام نماز بگذارد؛ از این رو، دستور داد بدن مطهر امام را بر زمین گذاشتند و بر جنازه حضرت نماز خواند، ولی امام حسن عسکری(ع) پیش از تشییع بدن مطهر امام(ع) به اتفاق شیعیان بر آن نماز خوانده بود. سپس امام را در یکی از خانه‌هایی که در آن زندانی بود، به خاک سپردند. ازدحام جمعیت به قدری بود که حرکت کردن در بین آن همه جمعیت برای امام حسن عسکری(ع) مشکل بود. در این هنگام، جوانی مرکبی برای امام آورد و مردم امام را تا خانه بدرقه کردند. «ابو هاشم جعفری» که از نزدیکان امام هادی(ع) بود، نیز قصیده‌ای در رثای امام خود خواند.

امام هادی(ع) و زیارت جامعه کبیره

امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) تلاش می‌کردند حتی الامکان ارتباط مستقیم خود را با شیعیان کاهش دهند زیرا که به نظر می‌رسید ایشان به نوعی در پی آماده سازی شیعیان برای ورود به دوره غیبت صغری هستند که در این دوران شیعیان سوالات خود را به صورت مکتوب به نواب اربعه ارائه می‌کردند و امام به سوالات از این طریق پاسخ گویی می‌کردند که به این نامه‌ها «توقیعات» گفته می‌شود. برای آنکه شیعه به این شیوه عادت کند، امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) سعی در کاهش ارتباطات مستقیم و ترویج ارتباطات از طریق مکتوبات و نامه‌ها داشتند. بنابراین سوالات شیعیان از این طریق با ائمه مطرح می‌شد. تحقیقی که درباره مضامین این توقیعات انجام شده نشان می‌دهد محورهای متنوعی در این نامه‌ها مطرح شده است. سوالات اساسی فقهی و کلامی و تفسیری و اخلاقی یا سوالات جزئی و شخصی مثل سفر یا دعا در مورد شفای بیماران در این نامه‌ها به چشم می‌خورد.

همچنین از امام علی النقی(ع) زیارت جامعه کبیره که حاوی آموزه‌های بلند شیعی برجای مانده است که متقن‌ترین متن در «امام شناسی» است. زیارت جامعه، دارای مضامین بسیار عالی از زبان امام هادی(ع) است که در پاسخ به خواسته یکی از ارادتمندان اهل بیت(ع) صادر شده است. صحت صدور و ارزش سندی این زیارت چنان است که علامه مجلسی(ره) می‌نویسد: «این که سخن درباره زیارت جامعه، اندکی به درازا کشید، (اگرچه حق آن را به جهت پرهیز از طولانی شدن ادا نکردم) بدین خاطر است که این زیارت، صحیح‌ترین زیارت‌ها از جهت سند و فراگیرترین آنها نسبت به ائمه(ع) است و در مقایسه با دیگر زیارت‌ها از فصاحت، بلاغت و منزلت بیشتری برخوردار است.»

نقش انگشتی امام هادی(ع)

برای آن حضرت دو نقش انگشتی بیان شده است، یکی عبارت بوده است: «الله ربی و هو عصمتی من خلقه؛ خداوند متعال، پروردگار من و مایه حفظ من از (شور) خلقش است.» و در بحار الأنوار به نقل از مصباح کفعمی، نقش انگشتی آن حضرت: «حفظ العهود من اخلاق المعبود؛ حفظ عهد و پیمان‌ها از اخلاق خداوند سبحان است.» معرفی شده است.